

## **The Limitations of the Cognitive Sciences of Religion in Explaining the Natural Process of the Formation and Strengthening of Religious Beliefs**

**Sayyed Mahdi Biabanaki\***

### **Abstract**

The cognitive science of religion is a "scientific" approach to the study of religion, which seeks to provide the causal explanations for religious beliefs and behaviors. The defenders of the cognitive sciences of religion attempt to explain the process of formation, strengthening, and prevalence of religious beliefs with the help of natural features of human mind and explaining its mode of operation. In their view, human mental tools have developed in such a way that they, in a particular way, are supportive of the concept of "God" (and other basic concepts of religion). These mental tools have significant processing inclinations in accepting religious beliefs, ultimately leading to their formation, strengthening, and promotion. Thus, this study was conducted to explain the natural process of the formation and strengthening of religious beliefs within the perspective of the cognitive sciences of religion, extracting the explanatory limitations of this approach. The findings of the present study showed that the cognitive sciences of religion face two basic explanatory constraints: The first type results from the lack of attention to the supernatural and social dimensions of religious phenomena, and the second type is due to the explanatory limitations of cognitive mechanisms.

**Key Words:** 1. Cognitive Science of Religion, 2. Mental Tools, 3. Non-reflective Beliefs, 4. Minimally Counter-Intuitive, 5. Religious Beliefs.

---

\* Assist. Prof of University of Isfahan, Isfahan, Iran.  
Date of Receive: 21/1/98

mehdibiabanaki@gmail.com  
Date of Accept: 12/4/98

## محدودیت‌های علوم شناختی دین در تبیین فرایند طبیعی شکل‌گیری و تقویت باورهای دینی

سید مهدی بیابانکی\*

### چکیده

علوم شناختی دین یک رویکرد «علمی» به مطالعه دین است که می‌کوشد تبیین‌های علمی در خصوص باورها و رفتارهای دینی ارائه دهد. مدافعان علوم شناختی دین می‌کوشند با توسل به ویژگی‌های طبیعی ذهن انسان و تبیین نحوه عملکرد آن، فرایند شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی را تبیین کنند. از نظر آن‌ها، ابزارهای ذهنی انسان طوری شکل گرفته‌اند که از مفهوم خدا (و دیگر مفاهیم اساسی دین) حمایت ویژه‌ای می‌کنند. این ابزارهای ذهنی، در جهت پذیرش باورهای دینی سوگیری‌های پردازشی چشمگیری دارند که در نهایت به شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی منجر می‌شود. هدف ما در این مقاله آن است که ضمن تبیین فرایند طبیعی شکل‌گیری و تقویت باورهای دینی از منظر علوم شناختی دین، محدودیت‌های تبیینی این رویکرد را نشان دهیم. در این مقاله نشان می‌دهیم که علوم شناختی دین با دو نوع محدودیت تبیینی اساسی مواجه است: نوع اول، از بی‌توجهی به ابعاد فراطبیعی و اجتماعی پدیده‌های دینی ناشی می‌شود و نوع دوم، از محدودیت‌های تبیینی سازوکارهای شناختی ارائه‌شده نشأت می‌گیرد.

**واژگان کلیدی:** ۱. علوم شناختی دین؛ ۲. ابزارهای ذهنی؛ ۳. باورهای غیرتأملی؛ ۴. ضدشهودی حداقلی؛ ۵. باورهای دینی.

### ۱. مقدمه

علوم شناختی دین<sup>۱</sup> (CSR) شاخه‌ای جدید از علوم شناختی است که در طی دو دهه‌ی گذشته، توجه بسیاری از فیلسوفان دین، الهی‌دانان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و حتی مردم عادی را به خود جلب کرده است. محققان در این شاخه می‌کوشند باورهای دینی و همچنین بسیاری از فعالیت‌های دینی انسان را به کمک آن دسته از ساختارهای شناختی اساسی تبیین کنند که همه‌ی انسان‌ها واجد آن هستند. برخی از پرسش‌های مهم در این حوزه

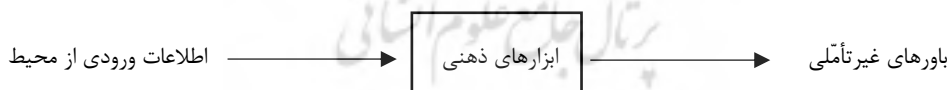
محدودیت‌های علوم شناختی دین در تبیین فرایند طبیعی شکل‌گیری و ... ۵

عبارت‌اند از: باورهای دینی انسان (باور به خدا، زندگی پس از مرگ و...) چگونه شکل می‌گیرند؟ مردم چگونه به هویت‌های فراطبیعی باور پیدا می‌کنند؟ چرا باورهای دینی در همه‌ی فرهنگ‌های بشری و در همه‌ی دوره‌های تاریخی شیوع گسترده‌ای داشته‌اند؟ این پرسش‌ها هرچند تازه نیستند و در ادوار مختلف تفکر بشر به آن‌ها توجه شده است، اما در چند دهه‌ی اخیر، تلاش‌های متفاوتی برای پاسخ به آن‌ها صورت گرفته است؛ از جمله‌ی این تلاش‌ها، تحقیقاتی است که دانشمندان علوم شناختی دین در این خصوص انجام می‌دهند. آن‌ها می‌کوشند به این پرسش‌ها پاسخی طبیعی دهند که بر علوم شناختی مبتنی باشد. در واقع آن‌ها می‌کوشند با توسل به ویژگی‌های طبیعی ذهن انسان و تبیین نحوه‌ی عملکرد آن، به این پرسش‌ها پاسخ دهند.

ما در این مقاله دو هدف را دنبال می‌کنیم: نخست دیدگاه مدافعان CSR در خصوص فرایند طبیعی شکل‌گیری و تقویت باورهای دینی را تبیین می‌کنیم. محور مباحث ما در این بخش، عمدتاً آثار جاستین بارت<sup>۲</sup> و پاسکال بویر<sup>۳</sup>، دو تن از پیش‌گامان و پایه‌گذاران CSR خواهد بود. دوم، دسته‌ای از چالش‌ها و محدودیت‌های تبیینی را که این رویکرد با آن مواجه است، استخراج و تحلیل و بررسی می‌کنیم.

## ۲. ابزارهای ذهنی و باورهای غیرتأملی

از نظر دانشمندان علوم شناختی، ذهن انسان برای پردازش مجموعه‌ی خاصی از اطلاعات، ابزارهای اختصاصی متعددی دارد. این ابزارها که در اصطلاح ابزارهای ذهنی<sup>۴</sup> نامیده می‌شوند، به نحو خودکار و غیرتأملی، روی دامنه‌های خاصی از اطلاعات عمل می‌کنند و اغلب باورهای ما درباره‌ی جهان طبیعی و اجتماعی را ایجاد می‌کنند (Barrett, 2009, P. 79). همان‌طور که در شکل ۱ نمایش داده شده، باورهای غیرتأملی<sup>۵</sup> مستقیماً از عملکرد ابزارهای ذهنی بر اطلاعات ورودی از محیط حاصل می‌شوند و این اصلی‌ترین کار ابزارهای ذهنی است.



شکل ۱. فرایند شکل‌گیری باورهای غیرتأملی

مقصود از باورهای غیرتأملی، آن دسته از باورهاست که به شکل آگاهانه و از طریق اندیشه و تأمل حاصل نمی‌شوند، بلکه اذهان ما به‌طور خودکار و در همه‌ی زمان‌ها، آن‌ها را تولید می‌کنند. این باورها به نحو آگاهانه ارزیابی، تأیید یا اثبات نمی‌شوند، بلکه شهودی به نظر می‌رسند (Barrett, 2011, P. 48).

برای روشن‌تر شدن مطلب، دو نمونه از ابزارهای ذهنی و خروجی‌های آن‌ها را معرفی می‌کنیم: فیزیک خام<sup>۶</sup> و زیست‌شناسی خام<sup>۷</sup>. برخی از باورهای غیرتأملی که ابزار ذهنی فیزیک خام تولید می‌کند، عبارت‌اند از: یک شیء جامد نمی‌تواند از شیء جامد دیگر عبور کند؛ اشیا باید تکیه‌گاه داشته باشند، در غیر این صورت، به‌سوی پایین سقوط می‌کنند؛ یک شیء برای رسیدن از نقطه‌ی «الف» به نقطه‌ی «ب» باید فضای واسطه‌ی بین آن‌ها را بپیماید؛ یعنی نمی‌تواند در «الف» غیب شود و در «ب» ظاهر شود. برخی از باورهای غیرتأملی که ابزار ذهنی زیست‌شناسی خام تولید می‌کند، عبارت‌اند از: حیوانات نوزادانی شبیه خود می‌زایند (یا حیوانات والدینی از گونه‌ی مشابه خود دارند)؛ موجودات زنده برای به‌دست‌آوردن غذا فعالیت می‌کنند (Barrett, 2011, Pp. 62-63).

از نظر مدافعان علوم شناختی، این باورهای غیرتأملی را کودکان از طریق آموزش صریح کلامی نمی‌آموزند، بلکه همه‌ی کودکان، در همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی فرهنگ‌ها، با سرعت و به‌صورت همسان، این باورها را به دلیل ذهن به‌خصوصی که انسان دارد، به دست می‌آورند و برای کسب آن به محیط خاص و آموزش، یا راهنمایی به‌خصوصی نیاز ندارند. بنابراین از آنجاکه باورهای غیرتأملی عمدتاً به‌صورت غیرزبانی سنجیده می‌شوند، لذا درباره‌ی باورهای غیرتأملی کودکان مقدار توجه‌برانگیزی اطلاعات در اختیار داریم. مثلاً با بررسی و تحقیقی که بر نحوه‌ی نگاه‌کردن کودکان به عمل آمده، می‌دانیم که کودکان به‌نحو غیرتأملی معتقدند که اشیا جامد نمی‌توانند به‌طور مستقیم، از اشیا جامد دیگر عبور کنند. آن‌ها همچنین معتقدند که اشیا بی‌جان که بدون تکیه‌گاه باشند، سقوط می‌کنند؛ به‌علاوه اعتقاد دارند که باید یک شیء بی‌جان را شیء دیگری به حرکت درآورد و شیء بی‌جان، به اراده‌ی خود نمی‌تواند حرکت کند، درحالی‌که انسان‌ها چنین نیستند (Barrett, 2009, Pp. 78-79).

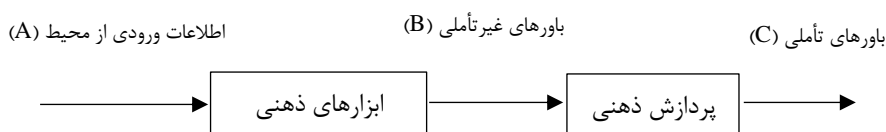
### ۳. نقش اساسی باورهای غیرتأملی در شکل‌دادن به باورهای تأملی

باورهای تأملی همان چیزی است که ما اصطلاحاً باور می‌نامیم و از طریق تأمل و اندیشه و به‌نحو آگاهانه به دست می‌آیند (Barrett, 2009, Pp. 77-78). هنگامی که از ما پرسیده می‌شود آیا به فلان چیز باور داریم یا نه، پاسخی که ارائه می‌دهیم، همان چیزی است که باور تأملی نامیده می‌شود؛ به بیان دیگر، این عبارت که «من باور دارم که ...» بیانگر باورهای تأملی ماست؛ مثلاً مردم هنگامی که می‌گویند معتقدند که تعداد حشرات بیش از پستانداران است، یا اشیا بر اثر گرانش سقوط می‌کنند، درواقع باورهای تأملی را بیان می‌کنند.

اما باورهای تأملی چگونه شکل می‌گیرند؟ از نظر محققان علوم شناختی، باورهای غیرتأملی منشأ شکل‌گیری باورهای تأملی هستند؛ به این ترتیب که ابزارهای ذهنی خاص،

محدودیت‌های علوم شناختی دین در تبیین فرایند طبیعی شکل‌گیری و ... ۷

باورهای غیرتأملی مربوط به یک حوزه‌ی خاص را تولید می‌کنند، پس از آن، فرایندهای ذهنی کلی‌تر، از باورهای غیرتأملی موجود، باورهای تأملی را شکل می‌دهند (Barrett, 2009, P. 80)؛ به عبارت دیگر، باورهای تأملی از خروجی‌های هم‌گرای چندین ابزار ذهنی، یا خروجی‌های متعدد یک ابزار ذهنی ناشی می‌شوند؛ همانند شکل ۲.



شکل ۲: فرایند شکل‌گیری باورهای تأملی

برای روشن‌تر شدن مطلب، این مثال را در نظر بگیرید (Barrett, 2009, P. 80): فرض کنید با این اطلاعات ورودی مواجه شده‌اید:

الف. مشاهده می‌کنیم که یک مرد با یک برآمدگی زیر پیراهنش، به سرعت از یک فروشگاه به بیرون می‌دود.

الف ۲. او برای کارگر بازرسی کالاها که جلوی در خروجی فروشگاه ایستاده، توقف نمی‌کند، بلکه به سمت راست او می‌دود و از فروشگاه خارج می‌شود.

با این ورودی‌ها، چه باوری برای شما حاصل می‌شود؟ باورهای غیرتأملی که از عملکرد ابزارهای ذهنی بر ورودی‌های یادشده ناشی می‌شوند، از این قرارند:

ب ۱. ابزار ذهنی که مسؤوّل آشکارسازی شکل بدن انسان است، به ما می‌گوید که برآمدگی زیر پیراهن یک مرد، از آناتومی بدن او ناشی نمی‌شود؛ برخلاف یک زن که این برآمدگی ممکن است ناشی از بارداری او باشد (ما به نحو غیرتأملی حتی فکر نمی‌کنیم که این برآمدگی ناشی از یک تومور باشد)؛

ب ۲. ابزار ذهنی نظریه‌ی ذهن، به‌طور خودکار به ما می‌گوید: از آنجاکه عامل‌های قصدمند (از جمله انسان)، به‌طور هدفمند عمل می‌کنند، آن مرد با این کار می‌خواهد شیئی را از دیگران مخفی کند؛

ب ۳. ابزار ذهنی فیزیک خام به ما می‌گوید که تغییر مسیر آن مرد و حرکتش به سمت راست کارگر فروشگاه، ناشی از آن است که او قصد ندارد برای کارگر فروشگاه توقف کند.

وقتی ذهن این باورهای غیرتأملی را به خروجی‌های هم‌گرا پردازش و تحلیل می‌کند، ما را به این باور تأملی می‌رساند که:

ج. آن مرد از فروشگاه دزدی کرده است.

البته هنوز صدق یا کذب این باور مشخص نشده است و ممکن است در واقعیت این چنین نباشد، ولی فرایند پردازش ذهنی ما باتوجه به ورودی‌های یادشده و عملکرد ابزارهای ذهنی، این باور را در ما ایجاد می‌کند. از این رو به این باور تأملی معتقد می‌شویم، هر چند هیچ شاهد قطعی برای آن نداشته باشیم. این باور، برای ما معنادار و معقول به نظر می‌رسد.

#### ۴. نقش ابزارهای ذهنی در شکل‌گیری باورهای دینی

مدافعان CSR معتقدند که باورهای دینی اساسی (مانند باور به خدا، زندگی پس از مرگ) فرایندی همچون فرایند ترسیم‌شده در شکل ۲ را طی می‌کنند. مثلاً باور به اینکه «خدا وجود دارد» را باوری تأملی (C) در نظر بگیرید؛ از نظر مدافعان CSR، این باور دقیقاً طی همان فرایندی به وجود آمده است که دیگر باورهای تأملی شکل گرفته‌اند (شکل ۲). به عبارت دیگر، ابتدا ابزارهای ذهنی به‌خصوصی بر اطلاعات ورودی از محیط عمل می‌کنند و مجموعه‌ای از باورهای غیرتأملی را تولید می‌کنند. وقتی این باورهای غیرتأملی پردازش ذهنی می‌شوند، باور به خدا ایجاد می‌شود. اکنون باید دید در تولید باورهای دینی، از جمله باور به خدا، چه ابزارهای ذهنی‌ای نقش دارند و این ابزارها چه نوع باورهای غیرتأملی‌ای را تولید می‌کنند و باورهای تأملی ایجادشده، چگونه با پردازش ذهنی، باور به خدا را تولید می‌کنند.

#### ۵. مفاهیم ضدشهودی حداقلی (MCI)

همان‌طور که در بخش ۲ دیدیم، از نظر دانشمندان علوم شناختی، باورهای غیرتأملی از عملکرد ابزارهای ذهنی حاصل می‌شوند (شکل ۱). همچنین در بخش ۳ دیدیم (شکل ۲) که هم‌گرایی باورهای غیرتأملی بر یک ایده یا مفهوم باعث می‌شود تا آن ایده یا مفهوم، به‌نحو تأملی پذیرفته شود. مدافعان CSR آن دسته از مفاهیم یا ایده‌ها را که انتظارات غیرتأملی ابزارهای ذهنی را کاملاً برآورده می‌کنند، ایده‌ها یا مفاهیم شهودی<sup>۸</sup> می‌نامند (Barrett, 2007, P. 771). مثلاً ابزارهای ذهنی ما برای درک اشیای فیزیکی (فیزیک خام) این باور غیرتأملی را دارد که «اشیای جامد نمی‌توانند از اشیای جامد دیگر عبور کنند»؛ حال اگر کسی از ناتوانی‌اش برای رسیدن به گنجی سخن بگوید که درون یک گاوصندوق مخفی شده است، این ایده با باور غیرتأملی یادشده کاملاً همخوان است؛ یا به عبارت دیگر، انتظار خودکار ابزار ذهنی یادشده را کاملاً برآورده می‌سازد و از این رو یک ایده‌ی کاملاً شهودی است. ایده‌های شهودی عموماً پذیرفتنی هستند، لذا ما و هر شنونده‌ی دیگری این مسأله را درک می‌کنیم که فرد مدنظر نمی‌تواند دستش را از دیواره‌های جامد و صلب گاوصندوق وارد کند و گنج را بردارد.

در مقابل، مفاهیم و ایده‌هایی وجود دارند که انتظارات خودکار ابزارهای ذهنی ما را نقض می‌کنند؛ این ایده‌ها یا مفاهیم، مفاهیم ضدشهودی<sup>۹</sup> نامیده می‌شوند؛ مثلاً این ایده که «پرنده‌ای که درون گلخانه‌ای محصور پرواز می‌کند و آواز می‌خواند، می‌تواند از حصار شیشه‌ای و کاملاً بسته‌ی گلخانه عبور کند و بیرون بیاید»، یک ایده‌ی ضدشهودی است، زیرا این باور غیرتأملی که «عبور شیء جامد از شیء جامد دیگر، ممکن نیست» را نقض می‌کند؛ یا به عبارت دیگر، یکی از انتظارات ابزار ذهنی فیزیک خام ما را نقض می‌کند و از این‌رو، ایده‌ای ضدشهودی است؛ زیرا ابزارهای ذهنی مان به ما آموخته‌اند که اشیای جامد نمی‌توانند از اشیای جامد دیگر عبور کنند.

اما برای اینکه یک ایده صرفاً یک باور شخصی خاص نباشد، باید قابلیت آن را داشته باشد که از شخصی به شخص دیگر انتقال یابد. از نظر مدافعان CSR، تنها چنین باورهایی هستند که می‌توانند به سطح و جایگاه یک باور دینی برسند (Boyer, 2000, Pp. 101-105). لذا نکته‌ی مهم در خصوص باورهای دینی این است که چرا برخی ایده‌ها یا باورها بهتر از دیگر ایده‌ها، از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شوند و شیوع می‌یابند؟ اگر مردم باوری را (مثلاً باور به خدا) راحت‌تر به یاد آورند، به راحتی درباره‌ی آن گفت‌وگو کنند و با آن ارتباط نزدیک‌تری پیدا کنند، به احتمال بسیار، اعتقاد به این باور، بیش از اعتقاد به باوری است که چنین ویژگی‌هایی ندارد. از نظر مدافعان CSR، یک شاخص مهم برای درک اینکه آیا یک ایده یا مفهوم، راحت‌تر به یاد آورده می‌شود و منتقل می‌شود یا نه، پیچیدگی آن مفهوم یا ایده است. از نظر آن‌ها، مفاهیمی که انتظارات یا سوگیری‌های ابزارهای ذهنی ما را بیشتر برآورده کنند، راحت‌تر به یاد آورده می‌شوند و منتقل می‌شوند (همان)؛ به عبارت دیگر، مفاهیمی که کاملاً شهودی‌اند، به خوبی شیوع می‌یابند. در مقابل، مفاهیمی که انتظارات شهودی تولیدی ابزارهای ذهنی ما را بیش از حد نقض کنند، برای فهمیدن، به یاد آوردن و انتقال دادن به دیگران بسیار دشوار خواهند بود. چنین مفاهیمی در واقع فهرستی از ویژگی‌هایی خواهند بود که به نحو نامنسجمی به هم چسبیده‌اند.

براین اساس، مدافعان علوم شناختی، مفاهیم و ایده‌های ضدشهودی را به دو دسته‌ی مفاهیم ضدشهودی حداکثری و مفاهیم ضدشهودی حداقلی تقسیم می‌کنند. برای روشن‌شدن این تقسیم‌بندی، سه ایده‌ی زیر را در نظر بگیرید:

۱. پرنده‌ای که درون گلخانه‌ای محصور پرواز می‌کند و آواز می‌خواند؛
۲. پرنده‌ای که درون گلخانه‌ای محصور پرواز می‌کند و آواز می‌خواند و می‌تواند از حصار شیشه‌ای و کاملاً بسته‌ی گلخانه عبور کند و بیرون بیاید (عبور شیء صلب از شیء صلب دیگر)؛

۳. پرنده‌ای که درون گلخانه‌ای محصور پرواز می‌کند، آواز می‌خواند، می‌تواند از اشیای جامد (حصار شیشه‌ای گلخانه) عبور کند، می‌تواند گذشته را تجربه کند، می‌تواند ذهن‌های بقیه را بخواند و می‌تواند غیب شود.

پرنده ۱ کاملاً شهودی است، در حالی که پرنده ۳ به‌نحو حداکثری ضدشهودی است؛ زیرا چهار ویژگی دارد که انتظارات شهودی ابزارهای ذهنی را نقض می‌کنند: عبور شیء صلب از شیء صلب دیگر، تجربه‌ی گذشته، خواندن ذهن دیگران، غیب‌شدن؛ از این رو آن را ضدشهودی حداکثری می‌نامند. اما پرنده ۲ به‌نحو حداقلی ضدشهودی است؛ زیرا تنها یکی از انتظارات شهودی ابزارهای ذهنی ما را نقض می‌کند: عبور شیء صلب از شیء صلب دیگر. مدافعان CSR، این‌گونه باورها که اغلب باورهای غیرتأملی ما را برآورده می‌کنند و فقط یک یا نهایتاً دو باور غیرتأملی را نقض می‌کنند، مفاهیم ضدشهودی حداقلی<sup>۱۰</sup> (MCI) می‌نامند (Barrett, 2007, P. 771).

آزمایش‌ها و پژوهش‌های تجربی مدافعان CSR نشان می‌دهد که مفاهیم MCI در قبال مفاهیم ضدشهودی حداکثری و حتی مفاهیم کاملاً شهودی، بهتر به یاد آورده می‌شوند و از شخصی به شخص دیگر، راحت‌تر منتقل می‌شوند (Boyer, al., 2001, P. 535). از نظر آن‌ها مفاهیم کاملاً شهودی، توجه اندکی را برمی‌انگیزانند. مفاهیم ضدشهودی حداکثری نیز بار سنگینی بر سامانه‌های مفهومی و شناختی ما تحمیل می‌کنند و لذا تمایلی برای به‌یادآوردن و منتقل‌کردنشان نداریم. در مقابل، مفاهیم MCI، بار سنگینی بر سامانه‌های مفهومی و شناختی ما تحمیل نمی‌کنند و درعین‌حال، توجه ما به مفاهیم شهودی را بیشتر برمی‌انگیزانند. از نظر مدافعان CSR، همین یک ویژگی ضدشهودی باعث می‌شود که سامانه‌ی شناختی ما به آن حساس شود و در مقایسه‌ی با مفاهیم شهودی، تمایل بیشتری برای فکر کردن به آن و به‌خاطر سپردنش و استدلال کردن با آن داشته باشد. از سوی دیگر، چون بار سنگینی را بر سامانه‌ی شناختی ما تحمیل نمی‌کند، به طرد یا فراموش کردن آن تمایل نداریم، بلکه به‌عکس، می‌کوشیم آن را به دیگران هم منتقل کنیم. بنابراین براساس نظریه‌ی MCI ما انسان‌ها به‌نحو طبیعی تمایل داریم مفاهیم ضدشهودی حداقلی را بهتر به یاد بیاوریم و بهتر به دیگران منتقل کنیم.

مدافعان CSR برای تأیید MCI، تحقیقات تجربی گسترده‌ای انجام داده‌اند؛ نمونه‌ی آن، پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی لیسدورف در خصوص مردم روم در طول سه قرن قبل از میلاد است که ایده‌ی یادشده را تأیید می‌کند (Lisdorf, 2001, P. 151). لیسدورف فهرستی شامل ۳۵۴ نمونه از شگفتی‌های روم در طول سه قرن قبل از میلاد تهیه کرد که این‌گونه بودند: نودونه درصد ضدشهودی حداقلی بودند؛ یعنی تنها یک انحراف ضدشهودی



داشتند؛ یک درصد، دو نمونه انحراف ضدشهودی داشتند؛ هیچ نمونه‌ای بیش از دو انحراف ضدشهودی نداشت. در یک نمونه‌ی دیگر، بارت و نیهف در تحقیقی آزمایشگاهی، این ادعا را آزمودند که مفاهیم MCI در مقایسه‌ی با مفاهیم شهودی، بهتر منتقل می‌شوند و نتایج حاصله، ایده‌ی یادشده را حمایت می‌کرد (Barrett & Nyhof, 2001, P. 69).

حال، رابطه‌ی MCI با باور به هویت فراطبیعی، به‌ویژه خدا، چیست؟ از نظر مدافعان CSR مفهوم خدا، یک مفهوم ضدشهودی حداقلی است. بویر با استفاده از تحقیقات آزمایشگاهی استدلال می‌کند که مردم عادی در سرتاسر جهان، این تمایل شناختی را دارند که مفاهیم دینی (به‌ویژه خدا) را مفاهیم MCI لحاظ کنند؛ یعنی آن‌ها را عواملی بدانند که به‌نحو حداقلی ضدشهودی هستند (Boyer, 2003, P. 124). به‌علاوه او استدلال می‌کند که بخشی از دلیل موفقیت چنین مفاهیمی (در اینکه بهتر به یاد می‌مانند و بسیار سریع منتقل می‌شوند) آن است که بر سامانه‌های شناختی ما بار سنگینی را تحمیل نمی‌کنند. دیگر مدافعان CSR نیز استدلال می‌کنند که مفاهیم الهیاتی که از این بهینه‌ی شناختی (یعنی ضدشهودی حداقلی) تجاوز کرده‌اند، احتمالاً در جریان تکامل، تخریب یا فراموش شده‌اند (Barrett, 2007, P. 772).

البته از نظر مدافعان CSR، همه‌ی مفاهیم MCI گزینه‌های مناسبی برای مفهوم یا ایده‌ی دینی‌شدن نیستند، بلکه سامانه‌های شناختی مرتبط با باور دینی، تنها بر عوامل قصدمندی<sup>۱۱</sup> متمرکز می‌شوند که ضدشهودی هستند و ویژگی‌های خاصی دارند. این‌گونه مفاهیم، در مقایسه با دیگر مفاهیم، توان استنباطی بیشتری دارند. به تعبیر بارت، «توانایی برای تزریق تبیین یا معنا به طیفی گسترده از دغدغه‌های انسانی و درگیر کردن تعداد بسیاری از ابزارهای ذهنی و خروجی‌های آن‌ها، مشخصه‌ی این‌گونه مفاهیم است که در مقایسه‌ی با سایر مفاهیم (اشیای فیزیکی، انتزاعیات و...)، به آن‌ها یک مزیت انتقالی ویژه می‌بخشد» (Barrett, 2009, P. 85). مدافعان CSR ادعای یادشده را عمدتاً در قالب ابزار ذهنی HADD توضیح می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند و ما نیز در ادامه، به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت.

## ۶. ابزار بسیار حساس کشف عامل (HADD)

یکی از ابزارهای ذهنی که توجه دانشمندان علوم شناختی را به خود جلب کرده و بر آن تحقیقات گسترده‌ای در جریان است، ابزاری ذهنی است که مسؤول آشکارسازی و کشف عامل است و در اصطلاح ابزار کشف عامل<sup>۱۲</sup> (ADD) نامیده شده است. براین اساس، همه‌ی انسان‌ها به سازوکار شناختی ADD مجهز هستند که کار آن، تشخیص و کشف عامل‌هایی

است که علت فاعلی وقایع و رخداد‌های پیرامون ما هستند. دانشمندان علوم شناختی معتقدند که ابزار ذهنی ADD ابزار بسیار حساسی است؛ به این معنا که حتی با فرض اطلاعات ورودی مبهم یا ناقص نیز اغلب عامل را می‌یابد؛ لذا باتوجه به مشخصه‌ی حساس بودن ADD، عمدتاً آن را ابزار بسیار حساس کشف عامل<sup>۱۳</sup> (HADD) می‌نامند (Barrett, 2011, P. 100). بسیاری از محققان علوم شناختی معتقدند که تمایل شناختی ما برای یافتن عامل‌ها در اطرافمان، یا به عبارت دیگر، ابزار ذهنی HADD، به دلایل تکاملی (حفظ بقا) در ما ایجاد شده است (Guthrie, 1993). براین اساس، در فرایند تکامل ما انسان‌ها، بهترین فرصت‌هایمان برای زنده ماندن و تولیدمثل و همچنین بزرگ‌ترین تهدیدهای علیه ما، دیگر عوامل قصدمند (یعنی انسان‌های دیگر و حیوانات) بوده‌اند و لذا مجبور بوده‌ایم توانمندی تشخیص و شناسایی آن عوامل را کسب کنیم. برای روشن شدن مطلب، این مثال را در نظر بگیرید: فرض کنید مشغول قدم زدن در بوته‌زاری هستید. ناگهان از میان بوته‌زار، صدای خش‌خش می‌شنوید. در اینجا دو احتمال کلی وجود دارد:

۱. صدای خش‌خش را از یک عامل قصدمند (مثل مار یا ببر) ناشی بدانید؛

۲. صدای خش‌خش را از یک عامل غیرقصدمند (مثل باد) ناشی بدانید.

دانشمندان علوم شناختی معتقدند یک سوگیری ادراکی در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد که اغلب گزینه‌ی ۱ را انتخاب می‌کنند. انسان‌ها ترجیح می‌دهند فرض کنند که صدای خش‌خش از یک عامل قصدمند ناشی شده است تا اینکه فرض کنند ناشی از باد است؛ هرچند در واقع صدا ناشی از باد باشد و باور آن‌ها باور کاذبی باشد. اما چرا انسان‌ها این سوگیری ذهنی را دارند؟ زیرا اگر انسان فرض کند که صدا از یک عامل قصدمند ناشی شده است و در این فرض خطا کرده باشد، تنها هزینه‌ای که پرداخت کرده، عبارت است از فرار کردن و دویدن بیهوده. اما اگر فرض کند که صدا از یک عامل قصدمند ناشی نشده است و تنها از باد ناشی شده و در این فرض خود خطا کرده باشد (واقعاً مار یا ببر باشد) هزینه‌ی آن، بقا و زندگی اوست. لذا دستگاه شناختی انسان‌ها به‌طور تکاملی، این سوگیری ذهنی را پیدا کرده است که برای حفظ انسان، گاه چنین باورهایی را ولو کاذب، تولید کند. بنابراین HADD باورهایی غیرتأملی تولید می‌کند که این محتوا را دارند: «عاملی قصدمند حاضر است». این HADD است که باعث می‌شود شب‌هنگام، وقتی صدای افتادن گلدانی را از حیاط می‌شنویم، به‌طور خودکار و در ابتدا، آن‌را به یک عامل قصدمند (مثل گربه یا دزد) نسبت می‌دهیم تا باد؛ یا هنگامی که غباری از مه را در تاریکی مشاهده می‌کنیم، در ابتدا و به‌طور خودکار، آن‌را به یک شبح یا روح نسبت می‌دهیم، هرچند بعداً ممکن است با پردازش ذهنی، به یک باور تأملی متضاد با آن برسیم. درخصوص HADD چند نکته اهمیت دارد:

۱. زمینه‌ی رخدادی که HADD در صدد تبیین علی آن است، بر نحوه‌ی عملکرد HADD تأثیر بسیاری می‌گذارد (Barrett, 2009, P. 41)؛ مثلاً فرض کنید عده‌ای برای بارش باران دعا کنند و چند روز بعد باران ببارد. زمینه‌ی این رخداد بسیار مستعد است که HADD را به‌سوی کشف عامل فراطبیعی، به‌ویژه خداوند سوق دهد و این باور به وجود آید که خدا عامل باران است. یا یک سرباز در میدان جنگ، در مقایسه‌ی با شخصی که در پارک قدم می‌زند، HADD بسیار حساس‌تری برای کشف عامل دارد؛ زیرا یک صدای مبهم، سرباز در میدان جنگ را بسیار بیشتر از فردی که در پارک قدم می‌زند، به یافتن عامل سوق می‌دهد. ۲. زمانی که دیگر ابزارهای ذهنی (مانند فیزیک خام یا زیست‌شناسی خام) در یافتن عامل برای یک واقعه‌ی خاص شکست بخورند، HADD برای یافتن عامل برای آن واقعه‌ی خاص، تمایل فزاینده‌ای پیدا می‌کند (Barrett, 2007, Pp. 773-774). در چنین حالتی است که HADD یک واقعه را به عامل فرانسائی یا فراطبیعی نسبت می‌دهد؛ به‌ویژه اگر آن عامل فراطبیعی، گزینه‌ی مناسبی برای تبیین علی آن واقعه یا معنابخشی به آن باشد؛ همچون مفهوم خدا که هم به‌واسطه‌ی MCI بودن و هم به‌واسطه‌ی عامل قصدمند بودن، گزینه‌ی بسیار مناسبی برای تبیین علی یک واقعه است. فرض کنید کسی به یک بیماری خطرناک همچون سرطان، یا یک حادثه‌ی دهشتناک، مثل زلزله‌ای شدید، دچار شده است. براساس HADD، در او این تمایل طبیعی خودکار وجود دارد که این وقایع را به یک عامل قصدمند نسبت دهد. به‌علاوه، در این‌گونه وقایع غیرعادی، از آنجا که ابزارهای ذهنی دیگر اغلب برای یافتن دلیل زیستی یا فیزیکی شکست می‌خورند، تمایل ما به عوامل نامشهود تقویت می‌شود. مفاهیم دینی، به‌ویژه خدا، گزینه‌ی بسیار مناسبی است که می‌تواند شکاف تبیینی برای توضیح این‌گونه وقایع غیرعادی را به‌خوبی پر کند؛ لذا انسان‌ها اغلب به‌صورت ناخودآگاه، این شکاف‌ها را با توسل به عوامل فراطبیعی پر می‌کنند. از نظر مدافعان CSR، اگر چنین کاری بارها انجام شود، چنین طرح استدلالی به معقولیت جمعی می‌رسد و باور به خدا و انتقال این باور را تقویت می‌کند. به تعبیر بارت:

مفاهیم دینی، به‌ویژه مفهوم خدا، ایده‌های موفقی هستند؛ به دلیل ضدشهودی بودن حداقلی‌شان... و به دلیل توانایی آن‌ها در معنابخشی به تجربیات HADD... به‌خصوص هنگامی که سامانه‌های استدلال شهودی ما درمی‌یابند که دلایل فیزیکی و زیستی، در تبیین موفق یک واقعه که از لحاظ عاطفی برجسته است (مثل دسته‌ای از بیماری‌ها یا فاجعه‌ای مصیبت‌بار)، شکست خورده‌اند... خدا که عاملی قصدمند است و بر مردم قدرتی فوق‌العاده دارد، ممکن است به‌راحتی درون چنین استدلال‌هایی گنجانده شود... اگر چنین کاری بارها

انجام شود، چنین طرح استدلالی ممکن است به معقولیت جمعی برسد و باور به خدا و انتقال مفهوم آن را تقویت کند (Barrett, 2007, P. 774; Barrett, 2009, P. 86).

باتوجه به مجموع آنچه تاکنون گفته‌ایم، می‌توان دیدگاه مدافعان CSR در خصوص فرایند طبیعی شکل‌گیری و تقویت باورهای دینی (به‌ویژه باور به خدا) را این‌گونه خلاصه کرد:

۱. شیوه‌ی کار و عملکرد ذهن انسان در محیط‌های طبیعی و اجتماعی، باور به خدا را برمی‌انگیزاند، تقویت می‌کند و شیوع می‌دهد؛

۲. مفهوم خدا به دو دلیل توان استنباطی بسیاری دارد:

• عامل قصدمند است و لذا می‌تواند همچون خروجی ابزار ذهنی HADD عمل کند؛ باتوجه به این نکته که HADD بسیار حساس است و حتی با وجود ورودی‌های مبهم یا ناقص نیز به شناسایی عامل می‌پردازد؛

• ضدشهودی حداقلی است و لذا می‌تواند توجه بیشتری را جلب کند، به راحتی به یاد آورده شود و به راحتی از شخصی به شخص دیگر منتقل شود.

۳. انسان‌ها به دنبال تبیین علی وقایع و معنابخشی به آن‌ها هستند. ابزارهایی ذهنی همچون فیزیک خام و زیست‌شناسی خام، ابتدائاً می‌کوشند وقایع را تبیین کنند، اما هنگامی که در ارائه‌ی دلیل موجه برای تبیین شواهد موجود شکست می‌خورند، ذهن ما می‌کوشد علیت قصدی (عامل قصدمند) را به کار برد. در اینجا HADD وارد ماجرا می‌شود و حتی با ورودی‌های مبهم، وقایع خاص را به عوامل قصدمند نسبت می‌دهد. چون مفهوم خدا توان استنباطی فراوانی دارد، HADD آن‌را تبیین علی یا معنابخش وقایع یادشده معرفی می‌کند و در واقع بهترین گزینه برای تبیین خروجی‌های HADD است. تکرار این امر، باور به خدا را تقویت می‌کند و شیوع می‌دهد.

## ۷. باور به ویژگی‌های خاص الهی

تاکنون توضیح داده‌ایم که مدافعان CSR تلاش می‌کنند تا نشان دهند که باور به خدا و دیگر هویات دینی، از عملکرد طبیعی ابزارهای ذهنی ما ناشی می‌شود. اکنون سؤال این است که آیا ابزارهای ذهنی یا ساختارهای شناختی ما از ویژگی‌های خاص خداوند (مثل علم مطلق، قدرت مطلق و جاودانگی) نیز حمایت می‌کنند؟ آیا باور به این ویژگی‌های خاص الهی نیز در عملکرد ابزارهای ذهنی ما ریشه دارد؟ مدافعان CSR می‌کوشند باور به ویژگی‌ها و صفات خاص خداوند را نیز براساس سازوکارهای شناختی تبیین کنند. در اینجا، ایده‌ی اصلی این است که کودکان از همان ابتدای کودکی، ویژگی‌هایی همچون علم مطلق، قدرت مطلق (به‌ویژه در خلق اشیای طبیعی) و جاودانگی را از طریق عملکرد ابزارهای ذهنی، به همه‌ی

عوامل قصدمند (حیوان، انسان، عوامل فراطبیعی) نسبت می‌دهند. سپس در طی مراحل رشد کودک، ابزارهای ذهنی مربوطه، این توانایی‌ها را به انسان‌ها و دیگر عوامل طبیعی محدود می‌کنند، بدون آنکه وجود آن‌ها را در عوامل فراطبیعی، به‌ویژه خداوند، محدود کنند. نتیجه‌ی چنین رویکردی آن است که کودکان برای نسبت‌دادن این ویژگی‌ها به خداوند، به یادگیری و آموزش نیاز ندارند؛ چراکه این تلقی و تمایل شناختی را از ابتدا دارند، بدون اینکه برای آن‌ها چالش‌برانگیز باشد.

تحقیقات تجربی CSR نشان می‌دهد که مفهوم خدای بی‌نقص و خطا که به همه چیز عالم است و بر هر کاری تواناست، مفهومی است که کودکان به‌سرعت آن‌را می‌پذیرند و بدان باور دارند. در یک نمونه از این تحقیقات، بارت و همکارانش به کودکان جعبه‌ای می‌دهند که بر روی آن تصویر بیسکویت نقاشی شده است. از کودکان سؤال می‌کنند: فکر می‌کنید چه چیزی داخل جعبه است؟ کودکان پاسخ می‌دهند: بیسکویت. بارت و همکارانش درب جعبه را باز می‌کنند و نشان می‌دهند که داخل جعبه، به‌جای بیسکویت، سنگ است. آن‌ها از کودکان می‌پرسند: فکر می‌کنید آیا مادرتان می‌داند که واقعاً چه چیزی داخل جعبه است؟ خدا چگونه؟ آیا می‌داند واقعاً داخل جعبه چیست؟ نتیجه این بوده که کودکان ۳ و ۴ ساله باور داشتند که مادرشان هرگز خطا نمی‌کند و لذا پاسخ می‌دادند که مادرشان می‌داند که جعبه پر از سنگ است. اما کودکان ۵ و ۶ ساله می‌دانستند که مادرشان هم ممکن است خطا کند و لذا معتقد بودند مادرشان هم فکر می‌کند که داخل جعبه بیسکویت است. اما کودکان، صرف‌نظر از سنشان، پاسخ می‌دادند که خدا می‌داند که جعبه پر از سنگ است (Barrett, al., 2001, Pp. 50-65).

براین اساس، در سن پنج‌سالگی، کودکان به‌طور کلی می‌دانند که باورها خطاپذیر هستند؛ لذا در آزمایش یادشده، اگر کودک بداند که داخل جعبه سنگ است، احتمال می‌دهد که مادرش به نادرستی باور داشته باشد که داخل جعبه بیسکویت است. اما او این خطاپذیری را به خدا تعمیم نمی‌دهد و معتقد است که خدا همچنان می‌داند که داخل جعبه سنگ است. نکته‌ی توجه‌برانگیز این است که این نوع داوری کودکان، به تعلیمات آن‌ها بستگی ندارد؛ یعنی چنین نیست که براساس تعلیماتی که والدین یا معلمانشان به آن‌ها داده‌اند، به چنین باوری رسیده باشند. این آزمایش بر روی کودکان فرهنگ‌های مختلف (با باورهای دینی و سکولار) نتایج مشابهی در پی داشته است.

این‌گونه تحقیقات نشان می‌دهد که کودکان با این تمایل شناختی پا به دنیا می‌گذارند که عوامل قصدمند را همه‌دان و همه‌توان ببینند. آن‌ها تا پنج‌سالگی، با تعلیم و تجربه درمی‌یابند که مردم و حیوانات، در علم و قدرتشان، محدودیت ذاتی دارند، درحالی‌که خدا را

همچنان عالم و قادر مطلق می‌دانند. اینکه این باورشان درباره‌ی خدا پابرجا بماند یا تغییر کند، به تعلیمات و تربیتی وابسته است که در فرهنگ محل زندگی‌شان کسب می‌کنند. بنابراین کودکان خدای عالم مطلق را به دلیل این پیش‌فرض ابزار ذهنی‌شان که «همه‌ی عامل‌ها، عالم مطلق‌اند»، نسبتاً آسان درک می‌کنند. کودکان باید یاد بگیرند که این پیش‌فرض، درباره‌ی انسان‌ها و حیوانات صادق نیست؛ درحالی‌که نیاز نیست چنین محدودیت و مرزی برای خدا ساخته شود. این سوگیری‌های ابزارهای ذهنی درباره‌ی علم، قدرت و جاودانگی، برای انتقال و شیوع یافتن مفهوم خدا مزیت دیگری را فراهم می‌کند. بنابراین، علاوه بر دو ویژگی قبلی (عامل قصدمندبودن و ضدشهودی حداقلی) این ویژگی سوم (یعنی سوگیری ابزارهای ذهنی در دوران کودکی) نیز به تقویت و شیوع باورهای دینی کمک می‌کند. تلاش‌ها برای تدقیق این ویژگی‌ها و یافتن شواهد تجربی بیشتر برای آن‌ها و همچنین افزودن ویژگی‌های بیشتر به این فهرست، همچنان ادامه دارد.

## ۸. چالش‌ها و محدودیت‌های تبیینی CSR

باور دینی مقوله‌ای پیچیده و ذوابعاد است:

۱. از یک نظر، مقوله‌ای فراطبیعی است؛ به این معنا که از یک سو با جریان وحی و نبوت پیوند عمیقی دارد و از سوی دیگر، ریشه‌های فطری مرتبط با روح و جان آدمی دارد؛
  ۲. از نظر دوم، مقوله‌ای فرهنگی و اجتماعی است؛ به این معنا که هم از تحولات فرهنگی و اجتماعی در جوامع متأثر است و هم بر آن تأثیر می‌گذارد؛
  ۳. از جهت سوم، مقوله‌ای طبیعی است که در طبیعت خاکی آدمی ریشه دارد و با سازوکارهای شناختی و ذهنی انسان مرتبط است؛
- مدافعان علوم شناختی دین فقط به سطح سوم از این سطوح سه‌گانه توجه کرده‌اند و در صدد تبیین آن برآمده‌اند. البته تلاش‌های آن‌ها هنوز در ابتدای راه است و هنوز بیش از دو دهه از تلاش‌های آنان در این خصوص نگذشته است. اما تلاش‌ها در این مرحله، با دو نوع محدودیت و چالش اساسی مواجه است: نخست، محدودیت‌ها و چالش‌هایی که از بی‌توجهی به سطوح سه‌گانه‌ی یادشده ناشی شده است. برای اساس، باید توجه داشت که تمرکز بر جنبه‌های طبیعی باور دینی، ما را از جنبه‌های فراطبیعی و اجتماعی آن غافل نکند؛ دوم، خود تبیین‌های طبیعی ارائه‌شده نیز اشکالات و محدودیت‌های اساسی دارد. ما این دو نوع چالش و محدودیت را در دو قسمت مجزا بررسی می‌کنیم.
- مهم‌ترین محدودیت‌ها و چالش‌هایی که از بی‌توجهی به سطوح سه‌گانه‌ی یادشده ناشی شده است، عبارت‌اند از:

۱. قبلاً دیدیم که یکی از ارکان اصلی تقویت و شیوع باورهای دینی، توانایی آن‌ها در تبیین و معنابخشی تجربیات مختلف HADD است. پدیده‌ی طبیعی لحاظ کردن باور دینی و تبیین آن براساس عملکرد ابزارهای ذهنی، همچون HADD، این نتیجه را دربردارد که با توسعه‌ی اندیشه و شناخت انسان و تکامل او در جوامع شهری با تکنولوژی‌های قدرتمند و نهادهای اجتماعی، کم‌کم در تبیین تجربیات HADD، عامل انسانی جای عوامل فراطبیعی را خواهند گرفت؛ به این معنا که در این نوع جوامع، مردم برای حل مسائل عمدتاً بر خود انسان‌ها تکیه خواهند کرد و خود عوامل انسانی را مسؤؤل رخدادهایی همچون بیماری‌های خاص، طوفان و سیل، زلزله و جز آن می‌دانند. براین‌اساس در چنین جوامعی باید کم‌کم باورهای دینی تحلیل برود و در پردازش‌های سازوکارهای شناختی، عوامل انسانی جایگزین عوامل فراطبیعی شود و خدایان انسانی جای خدای فراطبیعی را بگیرند.

اما جالب اینجاست که پژوهش‌های آماری نه‌تنها از تحلیل‌رفتن باورهای دینی حکایت ندارد، بلکه حتی در جوامع صنعتی نیز رشد و توسعه‌ی آن را نشان می‌دهد؛ نمونه‌اش آمار مؤسسه‌ی Harris Poll است که براساس آن، در سال ۲۰۰۵، از هر ده آمریکایی، شش نفر به جهنم و شیطان و از هر ده نفر، هفت نفر به وجود فرشتگان، بهشت، معجزه و زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته‌اند (Henig, 2007). براساس آمار دیگری، بیش از ۸۲ درصد آمریکایی‌ها به نیروی شفادهنده‌ی دعا باور دارند و ۷۷ درصد معتقدند خداوند برخی اوقات برای شفای مردمی که بیماری خاص دارند، مداخله می‌کند (Numbers, 2011, P. 75). حال، از آنجاکه پژوهش‌های CSR بر تحقیقات تجربی مبتنی است، این‌گونه پژوهش‌های آماری، برای تبیین‌های مرسوم CSR چالش به شمار می‌آیند. از این‌روست که تمرکز تحقیقات کنونی بر این است که با کاوش و معرفی سازوکارهای شناختی متعدد و متنوع، از شکل‌گیری باور دینی و تقویت و شیوع آن، تبیین دقیق‌تری ارائه دهند.

۲. تبیین‌های CSR از باور دینی، نقش یک عنصر اساسی در شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی (به‌ویژه باورهای توحیدی در ادیان ابراهیمی) را نادیده می‌گیرند و آن عبارت است از جریان وحی و نبوت در تاریخ حیات بشر. شواهد تاریخی و تجربی فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد جریان قدرتمندی که می‌توان آن را جریان وحی و نبوت نامید، در طول حیات بشری وجود داشته است که در شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی نقشی اساسی و محوری داشته است. بخش توجه‌برانگیزی از باورها و فعالیت‌های دینی که در دنیا رایج است، محصول همین جریان است. تبیین‌های CSR می‌کوشند تا شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی را صرفاً براساس سازوکارهای طبیعی تبیین کنند. هرچند آن‌ها عمدتاً منکر جریان وحی و نبوت نیستند (و حتی برخی از محققان آن، به مسیحیت معتقدند)، اما

تبیین‌های آن‌ها از آن نظر که نقش این عنصر اساسی را در خصوص باور دینی در نظر نمی‌گیرند، ناقص و عمدتاً یک‌سویه هستند.

۳. تبیین‌های CSR نقش عناصر فرهنگی و اجتماعی را در شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی در نظر نمی‌گیرند. نظریه‌های CSR تماماً بر عملکرد طبیعی سازوکارهای شناختی ذهن متمرکز است و لذا عناصر فرهنگی و اجتماعی دخیل در باور دینی را تقریباً نادیده می‌گیرد. به‌علاوه تبیین‌های CSR انسان را تک‌ساحتی در نظر می‌گیرند (ساحت طبیعی) و باور دینی را جنبه‌ای از جنبه‌های ساحت طبیعی انسان لحاظ می‌کنند؛ به‌عبارت‌دیگر، تبیین‌های CSR در گروه تبیین‌های طبیعت‌گرایانه‌ی از سرشت انسان جای می‌گیرند. تبیین‌های طبیعت‌گرایانه‌ی از سرشت انسان، در ادبیات فلسفی و الهیاتی معاصر با چالش‌های اساسی مواجه شده است و اصولاً همه‌ی آن‌ها نقدها و چالش‌ها، بر تبیین‌های CSR نیز وارد خواهد شد.

۴. به ادعای مدافعان CSR، بخشی از هیجانی که این حوزه‌ی علمی جدید ایجاد کرده است، به این پرسش مربوط است که آیا نظریه‌ها و شواهد ارائه‌شده، به‌لحاظ معرفتی، باور خداپرستانه را شکست می‌دهد یا دست‌کم آن را تضعیف می‌کند یا نه؛ به‌عبارت‌دیگر، آیا یافته‌های CSR نشان می‌دهند که باور دینی خداپرستانه، غیرعقلانی یا ناموجه است یا نه (Thurow, 2013, P. 77). برخی از فیلسوفان معتقدند تبیین اینکه چگونه باورهای دینی براساس عملکرد ابزارهای ذهنی به وجود می‌آیند، به‌خودی‌خود نشان می‌دهد که این باورها، پایه و اساسی در واقعیت عینی ندارند؛ این باورها به این دلیل وجود دارند و به شکل گسترده‌ای در میان انسان‌ها پراکنده شده‌اند که جریان تکامل، به‌واسطه‌ی سازوکارهای شناختی ما چنین خروجی‌هایی را رقم زده است، نه به این دلیل که محتوای آن‌ها واقعی است.

این شکل از استدلال با معضلاتی اساسی مواجه است؛ مهم‌تر از همه آنکه تبیین اینکه چگونه یک باور به وجود می‌آید، به ما هیچ چیزی درباره‌ی موجه یا ناموجه بودن آن باور نمی‌گوید؛ اگر بر فرض، دانشمندان با تحلیل کامل فرایندهای مغزی تبیین کنند که ما انسان‌ها چگونه به این باور می‌رسیم که «دو به‌علاوه‌ی دو مساوی چهار است» یا «ذهن‌های دیگر وجود دارند»، آیا چنین تبیینی به این معناست که باورهای یادشده ناموجه‌اند؟ (Plantinga, 2011, P. 141) از نظر مدافعان CSR، باور به اینکه دیگر ذهن‌ها وجود دارند و باور به خدا، هر دو نتایج کاملاً شهودی معماری شناختی ماست؛ هر دو این‌ها باورهای غیرتجربی و گسترده هستند و افزایش شناخت علمی درباره‌ی اینکه چگونه این باورها به وجود می‌آیند، به‌طور مستقیم، به طرد یا تضعیف آن‌ها منجر نمی‌شود. بنابراین یافته‌های



CSR به‌هیچ‌وجه به مخالفان باورهای خداپرستانه کمک نمی‌کند و نمی‌تواند آن‌را برای طرد یا تضعیف باورهای دینی مستمسک قرار دهند.

اما نوع دوم چالش‌ها و محدودیت‌های مربوط به تبیین‌های طبیعی CSR عبارت است

از:

۱. اینکه مفهوم خدا ایده‌ای ضدشهودی حذاقلی تلقی شود، با مصادیق متعارضی مواجه است. شاید در اندیشه‌ی مسیحی، مفهوم خدا به این تلقی نزدیک باشد (یک تلقی شبه‌انسانی از خداوند)، اما خدا، به‌ویژه در اندیشه‌ی اسلامی، ویژگی‌ها و صفاتی دارد که هرچند به‌لحاظ نظری فهم‌پذیر و به‌لحاظ شهودی، قلباً شهودشدنی است، اما شبیه هیچ ویژگی و خصلت انسانی نیست (لیس کمثله شیء). در اندیشه‌ی اسلامی، خداوند به گذشته و آینده عالم است، می‌تواند از طریق معجزه یا برآوردن دعا و... در طبیعت دخل و تصرف کند، غیرجسمانی است، مشاهده‌ی حسی‌اش ناممکن است، نمی‌توان ذاتش را با فهم عقلی درک کرد، وقایع و رخدادها در او تحول و تغییری ایجاد نمی‌کند و ده‌ها ویژگی و صفت دیگر که با تلقی مدافعان CSR، ویژگی‌های ضدشهودی به شمار می‌آیند. از این‌رو به نظر می‌رسد که آن دسته از تبیین‌های CSR که بر مفهوم ضدشهودی حذاقلی بودن ایده‌ی خدا شکل گرفته است، دست‌کم در خصوص خدایی که مسلمانان به آن باور دارند، جوابگو نیست؛

۲. با مرور اصول اساسی دیدگاه CSR به نظر می‌رسد که نظریه‌ها و شواهد آن عمدتاً به تبیین، تقویت و شیوع باورهای دینی مربوط است، نه شکل‌گیری باورهای دینی. نحوه‌ی عملکرد سازوکار شناختی HADD در خصوص باورهای دینی و همچنین باور کودکان به ویژگی‌های خاص الهی، عمدتاً تقویت و شیوع باورهای دینی را تبیین می‌کند و از نحوه‌ی شکل‌گیری باور دینی، دست‌کم تحلیلی سرراست ارائه نمی‌دهند؛

۳. به نظر می‌رسد این سازوکارها و ابزارهای ذهنی (با فرض اینکه تبیین کاملی ارائه دهند) صرفاً نشان می‌دهند که چرا انسان به هویات فراطبیعی و نامشهودی گرایش دارد که علل فاعلی برخی رخدادهای مبهم‌اند. درواقع این سازوکارها در نهایت تبیین می‌کنند که چرا انسان‌ها، استعداد عجیبی برای شکل‌دادن به باورهای دینی کلی دارند. آن‌ها به‌هیچ‌روی توضیح نمی‌دهند که چرا مثلاً باور به خدای ادیان ابراهیمی تا این اندازه شایع است؟ چرا باور به الله (در اسلام) یا یهوه (در یهودیت و مسیحیت) تا این حد در میان انسان‌ها شایع است؟ به تعبیر مایکل موری<sup>۱۴</sup>، «خروجی این سازوکارهای شناختی، کاملاً غیرخاص است. آن‌ها تنها می‌گویند که یک عامل وجود دارد» (Murray, 2009, P. 172). بنابراین به نظر می‌رسد، معماری شناختی یک انسان معمولی که سازوکارهایی همچون HADD را دارد،

فقط او را مستعد باور دینی به‌طور کلی می‌کند، اما داشتن این معماری شناختی، محتوای خاص باورهای او را تعیین نمی‌کند و لذا شیوع چنین باورهای خاصی را نیز تبیین نمی‌کند. هرچند برخی از مدافعان CSR اصرار دارند که در آینده، کشف سازوکارهای شناختی جدیدتر می‌تواند شیوع باورهای دینی با محتوای خاص را نیز توضیح دهد، اما برخی دیگر معتقدند در شکل‌گیری، تقویت و همچنین شیوع باورهای دینی با محتوای خاص، عوامل دیگری غیر از ابزارهای ذهنی دخیل هستند؛ مثلاً کلارک و بارت معتقدند تجربه دینی اصیل و وحی، از جمله عواملی‌اند که در شکل‌گیری و شیوع باورهای دینی با محتوای خاص نقش ایفا می‌کنند (Clark, 2011, P. 668).

برخی دیگر از محققان، سنت‌های فرهنگی، تربیت، درگیری در جوامع دینی، معجزه‌ها، دعا‌های مستجاب‌شده و حتی مشاهده‌ی طراحی و نظم آشکار در جهان را از عوامل دخیل در شکل‌گیری و شیوع باورهای دینی با محتوای خاص می‌دانند (Lim, 2016, P. 956). در هر صورت، آنچه اکنون نظریه‌های CSR در خصوص تقویت و شیوع باورهای دینی ارائه می‌دهند، با این محدودیت اساسی مواجه هستند که نمی‌توانند تقویت و شیوع باورهای دینی با محتوای خاص را تبیین کنند و تنها می‌توانند از وجود یک حس در قبال الوهیت، یا تمایل به فراطبیعت در وجود انسان خبر دهند.

۴. یک پرسش اساسی که مدافعان CSR با آن مواجه هستند، این است که باتوجه‌به اینکه سازوکارهای شناختی و ابزارهای ذهنی، در همه‌ی انسان‌ها مشترک است، چرا تلقی انسان‌ها از باورهای دینی بسیار متفاوت و متکثر است؟ فهم مسلمانان از خدا، با تلقی مسیحیان یا برهمنان یا بوداییان از خدا بسیار متفاوت است. چرا سازوکارهای شناختی و ابزارهای ذهنی یکسان، درنهایت، باورهای دینی متفاوتی را در جوامع بشری رقم زده است؟ یک پاسخ مرسوم به این پرسش آن است که سوگیری‌های ذهنی و سازوکارهای شناختی انسان‌ها باور به عوامل فراانسانی و فراطبیعی به‌طورکلی را تقویت کرده و شیوع می‌دهد، نه مفهومی خاص و دقیق از خدا را. این سازوکارها و ابزارهای ذهنی به ما می‌گویند که عامل یا عوامل فراطبیعی وجود دارند و برخی ویژگی‌های اساسی آن‌ها را برای ما آشکار می‌کنند، ولی به ما توصیف دقیق و سراسری از آن‌ها ارائه نمی‌دهند. آن‌ها تنها ما را برای پذیرش باورهای دینی خاص مستعد می‌کنند، نه اینکه چنین باورهایی را به‌صورت بالفعل در ما تزریق کنند.

## ۹. نتیجه‌گیری

از منظر علوم شناختی دین، ابزار ذهنی HADD در مواجهه‌ی با وقایع غیرعادی، برای لحاظ کردن عوامل فراانسانی و فراطبیعی بیشترین تمایل را دارد و آن‌ها را بهترین تبیین برای

آن وقایع در نظر می‌گیرد. این سوگیری ذهنی، از یک سو به دلیل شکست ابزارهای ذهنی فیزیک خام و زیست‌شناسی خام در تبیین آن وقایع است و از سوی دیگر، به دلیل توان استنباطی فراوان مفاهیم دینی (به‌ویژه مفهوم خدا) است. این سوگیری ابزارهای ذهنی، باور به عوامل فرانسسانی و فراطبیعی را در ما تقویت می‌کند و ما را برای پذیرش باورهای دینی مستعد می‌کند. این رویکرد CSR، از دو نظر با محدودیت تبیینی مواجه است: نخست، محدودیت‌هایی است که از توجه‌نکردن به ابعاد فراطبیعی و همچنین فرهنگی و اجتماعی باورهای دینی ناشی می‌شود؛ دوم محدودیت‌هایی است که به خود تبیین طبیعی ارائه‌شده در خصوص باور دینی مربوط است. هر توسعه‌ای در CSR، مستلزم توجه به این دو نوع محدودیت است.

#### یادداشت‌ها

1. Cognitive Science of Religion (CSR).
2. Justin Barrett.
3. Pascal Boyer.
4. mental tools.
5. Non-reflective Beliefs.
6. Naïve Physics.
7. Naïve Biology.
8. Intuitive.
9. Counter-intuitive.
10. Minimally Counter-Intuitive (MCI).
11. Agents.
12. Agency Detection Device (ADD).
13. Hypersensitive Agency Detection Device (HADD).
14. Michael Murray.

#### منابع

1. Barrett, J., (2007), "Cognitive Science of Religion: What Is It and Why Is It?" *Religion Compass*, 1/6, Pp. 768-786.
2. Barrett, J., (2009), "Cognitive Science, Religion, and Theology", In: *Believing Primate*, J. Schloss & M. Murray (eds.), New York: Oxford University Press, Pp. 76-99.
3. Barrett, J., (2011), *Cognitive Science, Religion and Theology*, USA: Templeton Press.
4. Barrett, J. & Nyhof, M., (2001), "Spreading Non-Natural Concepts: The Role of Intuitive Conceptual Structures in Memory and Transmission of Cultural Materials", *Journal of Cognition & Culture*, Vol. 1, No. 1, Pp. 69-100.

5. Barrett, J, Richert R.A & Driesenga A., (2001), "God's Belief versus Mom's: The Development of Natural and Non-Natural Agent Concepts", *Child Development*, 72, 1, Pp. 50-65.
6. Boyer, P., (2000), "Evolution of a Modern Mind and the Origins of Culture: Religious Concepts as a Limiting Case", in: *Evolution and the Human Mind: Modularity, Language and Meta-cognition*, P. Carruthers & A. Chamberlain (eds.), Cambridge: Cambridge University Press, Pp. 93-112.
7. Boyer, P., (2003), "Religious Thought and Behavior as By-Products of Brain Function", *Trends in Cognitive Science* 7, Pp. 119-124.
8. Boyer, P. & Ramble, C., (2001), "Cognitive Templates for Religious Concepts: Cross-Cultural Evidence for Recall of Counter-Intuitive Representation", *Cognitive Science* 25, Pp. 535-564.
9. Clark, Kelly & Barrett, J., (2011), "Radian Religious Epistemology and the Cognitive Science of Religion", *Journal of the American Academy of Religion* 79, Pp. 639-75.
10. Guthrie, S., (1993), *Faces in the Clouds: A New Theory of Religion*, New York: Oxford University Press.
11. Henig, Robin M., (2007), "Darwin's God", *New York Times*, March 4.
12. Lim, D., (2016), "Cognitive Science of Religion and Folk Theistic Belief", *Zygon*, Vol. 51, No. 4, Pp. 949-965.
13. Lisdorf, A., (2001), "The Spread of Non-Natural Concepts", *Journal of Cognitive & Culture*, Vol. 4, Pp. 151-174.
14. Murray, M., (2009), "Scientific Explanations of Religion and the Justification of Religion Belief", in: *The Believing Primate*, J. Schloss & M. Murray (eds.), New York: Oxford University Press, Pp. 168-177.
15. Numbers, Ronald L., (2011), "Science without God: Natural Laws and Christian Beliefs", in: *The Nature of Nature*, Bruce L. Gordon and William A Dembski (eds.), USA: ISI Books, Pp. 62-81.
16. Plantinga, A., (2011), *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion & Naturalism*, Oxford: Oxford University Press.
17. Thurow, J., (2013), "Does Cognitive Science Show Belief in God to be Irrationals?", *International Journal for Philosophy of Religion* 74, Pp. 77-98.